

چکیده

رفتارها و تعاملات فخرفروشانه ازجمله رذایل اخلاقی در روابط میان‌فردی است که قدمتی به گستره‌ی تاریخ بشر دارد. این نوع رفتارها که در هر عصر و فرهنگی نمودهای متفاوتی داشته است، در عصر حاضر گسترش فراوانی یافته و به عنصر مخربی در روابط افراد (روابط زوجین، روابط خانوادگی، روابط فامیلی، روابط شهروندی، روابط قومیت‌ها و...) تبدیل شده است. نظر به آلودگی جامعه‌ی عصر نزول به این رذیله اخلاقی-اجتماعی و کارآمدی قرآن کریم، به‌عنوان نسخه‌ی شفابخش الهی در تغییر این فرهنگ ناپسند به فرهنگ مساوات، برادری، تواضع و فروتنی، پژوهش حاضر به روش توصیفی-تحلیلی، به بررسی عوامل تفاخر از دیدگاه قرآن کریم پرداخته و به این نتیجه دست‌یافته است که در رهیافت قرآنی، تفاخر در عوامل متعدد بینشی و گرایشی ریشه دارد. عوامل بینشی همانند مالک حقیقی پنداشتن انسان، محدود دانستن او به زندگی دنیا، ارزش شمردن برخورداری‌های مادی، دائمی دانستن نعمت‌ها و عوامل گرایشی همچون حب مال، حب جاه و مقام، حب حسب و نسب، عزت‌طلبی و تفوق‌طلبی زمینه‌ی فخرفروشی را در فرد ایجاد می‌کنند.

امید قربانخانی

دانشجوی دکترا رشته تفسیر تطبیقی
دانشگاه قم، نویسنده مسئول
hadithomid@yahoo.com

سید محمود طیب حسینی

دانشیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
tayyebhoseini@rihu.ac.ir

واژگان کلیدی:

تفاخر، فخرفروشی، برتری‌جویی،
اخلاق در قرآن، تکاثر.

۱. بیان مسئله

در عصر حاضر به‌ویژه دهه‌های اخیر، با پیشرفت علم و صنعت و در پی آن بالا رفتن سطح رفاه اجتماعی و ثروت عمومی از یک سو و افزایش ارتباطات و تأثیر و تأثرات فرهنگی میان جوامع از سوی دیگر، افول بسیاری از ارزش‌های اخلاقی و سر برآوردن انبوهی از رذایل اخلاقی در جوامع انسانی مشاهده می‌شود. رشد فناوری و صنعت در کنار فواید قابل‌توجه، مضرات و آسیب‌هایی را هم برای بشر به‌ویژه در حوزه‌ی فرهنگ و اخلاق در پی داشته است. انسان دوره‌ی مدرن، هر چه بیشتر عرصه‌های علوم را درمی‌نوردد، متکبرتر و مغرورتر می‌شود؛ لذا احساس بی‌نیازی می‌کند و خود را از آموزه‌های وحیانی برای بهتر زیستن و تعالی بی‌نیاز می‌داند. چنین احساسی برآمده از اومانیزم و انسان‌محوری است، تفکری که غایت آن، بهره‌مندی هر چه بیشتر انسان از متاع دنیا و لذت‌های آن است. دیدگاهی که همه‌ی ارزش‌ها، ضد ارزش‌ها، هنجارها و ناهنجاری‌ها را حول محور انسان و منافع مادی او تعریف می‌کند. در چنین جهان‌بینی‌ای، بهره‌مندی بیشتر از متاع دنیا ارزش تلقی می‌شود و بهره‌مندان موقعیت اجتماعی برتر و والاتری دارند. افراد جامعه به این متنعمان به دیده‌ی احترام می‌نگرد و همگان برای صاحبان نعمت، شأن و منزلتی حقیقی قائل هستند؛ در نتیجه، آحاد مردم در تکاپو برای رسیدن به امکانات مادی برمی‌آیند و رسیدن به آنها را مایه‌ی افتخار و موفقیت می‌دانند. در چنین فضایی که برتری انسان‌ها بر اساس میزان بهره‌مندی آنان از مادیات تعیین می‌شود، تفاخر و مباحثات به نعمت‌های مادی به شدت افزایش می‌یابد و تمام روابط میان‌فردی (روابط زوجین، روابط خانوادگی، روابط همسایگان، روابط فامیلی، روابط همکاران، روابط قومیت‌ها و...) را تحت الشعاع قرار می‌دهد.

با عنایت به اینکه جامعه‌ی جاهلی عصر نزول نیز مبتلا به این ناهنجاری اجتماعی بوده و قرآن کریم در پرتو معارف شفابخش خود (یونس، ۵۷) توانسته است این فرهنگ اشتباه را به فرهنگ مقابل آن (فرهنگ مساوات، برابری، ایثار، گذشت، فروتنی، تواضع و خود کمتر بینی) تبدیل کند، می‌توان اطمینان داشت که با تحلیل آیات قرآن که برنامه‌ی هدایت پیامبر اسلام^(ص) برای خروج بشریت از همه‌ی مصادیق تاریکی به سوی نور بوده است (ابراهیم، ۱)، بتوان عوامل این رذیله‌ی اخلاقی-اجتماعی را شناسایی کرد و در نهایت، راهکاری برای برون‌رفت از آن ارائه نمود.

۲. پیشینه‌ی تحقیق

در جستجوهای انجام‌شده، چهار مقاله درباره‌ی موضوع تفاخر به دست آمد که عبارتند از: مقاله‌ی «تفاخر در قرآن کریم» از محمدرضا آرام، پژوهش «تفاخر، بیرق پرزرق و برق جاهلیت» از رضوان شهری، مقاله‌ی «تفاخر: خودستایی و فخرفروشی بر یکدیگر» از سید عبدالرسول حسینی‌زاده و مقاله‌ی «نسخه‌ی قرآن حکیم برای درمان تفاخر» از علی‌رضا کوهی. در میان کتب روانشناسی و کتب اخلاقی، کتابی که منحصراً به این موضوع پرداخته باشد، یافت نشد؛ اما روانشناسان گاهی در میان مباحث مربوط به اختلالات رفتاری و اخلاق‌پژوهان در ضمن سخن از رذیله‌ی اخلاقی تکبر، به موضوع فخرفروشی و راه‌های درمان آن به‌اختصار پرداخته‌اند (نک: طوسی، ۱۳۶۰، ص ۱۷۷؛ فیض کاشانی، ج ۶، ص ۲۳۵؛ نراقی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۴۲). در

آثار پیشین، علی‌رغم تلاش‌هایی که انجام شده است، آیات مرتبط با این موضوع به‌طور کامل جمع‌آوری نشده و دسته‌بندی منسجمی از آنها ارائه نگردیده است. برجسته‌ترین تفاوت پژوهش حاضر با آثار پیشین آن است که این مقاله، با تحلیل محتوای آیات، نحوه تأثیرگذاری هر یک از عوامل در شکل‌گیری این رذیله اخلاقی-اجتماعی را تبیین می‌کند. علاوه بر آثار یادشده، دو پایان‌نامه نیز در این موضوع نگارش یافته است؛ یکی با عنوان «عوامل تفاخر و راهکارهای رفع آن از منظر قرآن کریم» نوشته امید قربانخانی و دیگری با عنوان «عوامل و آثار تفاخر از منظر قرآن و حدیث» نوشته خدیجه لازمینی جهان‌آباد. در بیان نسبت این جستار با دو اثر مذکور باید گفت، مقاله‌ی حاضر برگرفته از پایان‌نامه‌ی اول به قلم نگارنده است که تنها بر بخش عوامل تفاخر از آن اثر متمرکز شده است و به‌اجمال آنها را با حفظ رویکرد ارائه می‌کند؛ اما پایان‌نامه‌ی دوم رویکرد متفاوتی به عوامل دارد و آنها را بر اساس خاستگاهشان، به دو بخش فردی و اجتماعی تقسیم می‌کند، درحالی‌که در این مقاله، عوامل بر اساس ماهیتشان به بینشی و گرایشی تقسیم شده‌اند. علاوه بر این، پژوهش حاضر، قرآن را منبع خود قرار داده است؛ لذا از این نظر ذیل پژوهش‌های تفسیر موضوعی دسته‌بندی می‌شود؛ اما پایان‌نامه‌ی دوم، منبع خود را اعم از قرآن کریم قرار داده و از احادیث نیز در کنار قرآن بهره برده است.

۳. تفاخر

تفاخر از ریشه‌ی «فخر» گرفته شده است که در اصل به معنای بزرگی است. در فرهنگ عرب، به درخت خرماي تناور «نخله فخور» می‌گفته‌اند و فخور را بر کسی اطلاق می‌کرده‌اند که مناقب خود را برای خودنمایی برمی‌شمرده است (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۷۷۹)؛ از این رو، تفاخر به معنای فخر فروختن، خودبزرگ‌بینی، به‌خودبالیدن، خودستایی در صفات (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۴۹)، مباحثات به مکارم و مناقبی چون اصل و نسب و مانند آن است (فیومی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۴۶۴) و ادعای عظمت و بزرگی و شرافت را در هر دو بعد صفات نفسانی همچون علم و صفات خارج از نفس همچون ثروت شامل می‌شود (مصطفوی، ۱۴۳۰، ج ۹، ص ۳۹)؛ لذا سخن برخی که تفاخر را صرفاً مباحثات به مسائلی خارج از نفس انسان، از قبیل مال و جاه و اولاد دانسته‌اند (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ص ۶۲۷؛ طوسی، ۱۳۶۰، ش، ص ۱۷۷)، به نظر صحیح نمی‌آید.

واژه‌ی تفاخر در قرآن کریم، تنها یک‌بار در آیه‌ی ۲۰ سوره‌ی حدید، در وصف زندگی دنیا به‌کاررفته است؛ اما هم‌خانواده آن، واژه‌ی «فخور» که ناظر به رفتار ناپسند فخرفروشی است، ۴ بار در سوره‌های نساء، هود، ۱۰؛ لقمان، ۱۸ و حدید، ۲۳ آمده است؛ همچنین از همین ریشه، واژه‌ی «فَخَّار» یک‌بار در سوره‌ی الرحمن آیه ۱۴ به‌کاررفته که به گل خشک و پخته‌شده معنا شده است و در وجه نام‌گذاری آن گفته‌شده گویا با زبان حال، بر سایر خاک‌ها، به سبب پخته شدن فخر می‌فروشد (مصطفوی، ۱۴۳۰، ج ۹، ص ۳۹).

تفاخر به معنایی که گذشت و در اموری که ذکر شد، تفاخر ناپسند است؛ اما گاهی تفاخر، ممدوح و امری پسندیده به‌شمار می‌رود و آن هنگامی است که به تجلیل از شخص و تعریف از او به سبب مقام ممتازی اشاره دارد که آن مقام، شایسته‌ی تفاخر کردن است (مصطفوی، ۱۴۳۰، ج ۹، ص ۳۹)، همان‌طور

که امیرالمؤمنین علی^(ع) می‌فرماید: «باید به همت‌های والا، پابندی به عهد و پیمان‌ها و کوشش در بخشندگی و بزرگواری فخر فروخت؛ نه به استخوان‌های پوسیده و خصلت‌های پست و نکوهیده» (آمدی، ۱۴۱۰، ص ۷۹۸). در روایات، موضوعاتی دیگری چون عبودیت، نماز آخر شب، یأس از مال مردم، ولایت ائمه‌ی اطهار و... شایسته‌ی تفاخر ذکر شده‌اند (نک: محمدی ری‌شهری، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۴۵۵۶). البته منظور از این روایات این نیست که کسانی که به این اوصاف آراسته‌اند، به سبب امور مادی و دنیوی، بر دیگران برتری جویی کنند و بر ایشان تفاخر نمایند، بلکه منظور آن است که ملاک صحیح برتری و ارزشمندی عنوان شود و افراد بدانند که چه اموری شایسته مباحثات کردن هستند. نتیجه آنکه می‌توان گفت تفاخر به اعتبار موضوع مورد فخر فروشی، به تفاخر ممدوح و مذموم قابل تقسیم است (حسینی‌زاده، ۱۳۸۸، ج ۷، ص ۶۷۲) و در این پژوهش، تنها از تفاخر مذموم بحث می‌شود.

۴. عوامل تفاخر

عوامل جمع عامل و عامل به معنای آن کس یا آن چیزی است که کار، رویداد یا چیزی را به وجود می‌آورد یا در به وجود آمدن آن نقش دارد (انوری، ۱۳۸۲، ج ۵، ص ۴۹۵۹)؛ بنابراین، عامل واژه‌ای مشترک است که هم به معنای علت تامه آمده که موجب تحقق یک پدیده می‌شود و هم به معنای علت زمینه‌ساز است که بستر تحقق یک پدیده را ایجاد می‌کند (سجادی، ۱۳۷۵، ص ۵۲۳). در این پژوهش، منظور از عوامل، همان علل زمینه‌ساز است؛ زیرا به سبب اینکه اراده‌ی انسان، جزء آخر علت تامه در رفتارهای ارادی اوست، تمام عللی که برای یک رفتار برشمرده می‌شود، تنها زمینه‌ساز بروز آن رفتار هستند و نه ایجادکننده‌ی آن؛ از این رو، عواملی که در این جستار برای ردیله‌ی تفاخر برشمرده می‌شود، هیچ‌کدام به‌تنهایی به ایجاد این رفتار منجر نمی‌گردد، بلکه هرکدام به‌نوعی زمینه‌ی بروز این رفتار را فراهم می‌کنند. با این توضیح، عوامل تفاخر در دو حوزه‌ی بینشی و گرایشی بررسی می‌شود.

۴.۱. عوامل بینشی تفاخر

بینش در لغت به معنای بینایی، بصیرت (دهخدا، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۴۵۹۴)، نگرش، دید و نظر (انوری، ۱۳۸۲، ج ۵، ص ۱۱۹۰) است و بر اساس همین، مقصود از «عوامل بینشی تفاخر»، نگرش‌هایی به اجزاء هستی، خالق هستی، هدف هستی، چیستی هستی، کیفیت هستی و اموری از این دست است که زمینه‌ی رفتارهای فخر فروشانه را فراهم می‌کنند. بینش‌ها و نگرش‌های انسان از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر رفتار و عملکرد او هستند. هر انسانی آن‌گونه که می‌اندیشد، عمل می‌کند؛ از این رو، عوامل بینشی نگرش‌هایی نسبت به هستی و اجزای آن هستند که زمینه‌ی رفتارهای تفاخر آمیز را در فرد ایجاد می‌کنند.

۴،۱،۱. مالک حقیقی پنداشتن انسان

این پنداره که انسان خود را مالک حقیقی دارایی‌ها و امکاناتش بدانند، در غفلت یا انکار مالکیت مطلق پروردگار نسبت به عالم هستی ریشه دارد و زمینه‌ساز طغیان و سرکشی او در برابر خالق و مخلوق است. بی‌تردید، فخرفروشی یکی از رذایل اخلاقی است که در این نگرش اشتباه ریشه دارد، همان‌طور که قرآن کریم گفتار باغدار متنعمی را که به دارایی‌هایش غرّه شده و بر رفیقش تفاخر می‌کرده است، چنین نقل می‌کند: «وَ كَانَ لَهُ مَمْرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفَرًا» (کهف، ۳۴). تعبیر «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفَرًا» از پنداری حکایت می‌کند که او داشته و به سبب آن از حق منحرف گشته است؛ چون گویا خود را در آنچه خدا روزی‌اش کرده، مطلق‌التصرف دیده که در آنچه او اراده کند، هیچ‌کس نمی‌تواند مزاحمش شود؛ در نتیجه، معتقد شده که به‌راستی مالک آنها است و این پندار تا آنجا در او قوت یافته که فراموش کرده خدا این املاک را به وی تملیک کرده است و اکنون بازهم مالک حقیقی همان است. همچنین اختلاف دو وصفی که در آیه‌ی پیشین آمده است؛ یعنی وصف کردن ملک او از زبان خداوند به این تعبیر که: «جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ...» (همان، ۳۲) و وصف خویشتن از سوی آن شخص به اینکه: «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفَرًا» (همان، ۳۴)، با اینکه ممکن بود در اولی بفرماید: «کان لاحدهما جنتان» (یکی از آن دو نفر دو قطعه باغ داشت)، به همین حقیقت برمی‌گردد که شخص مذکور جز خودش، کسی را نمی‌دیده و پروردگارش را که او را بر حظوظ مادی‌اش مسلط کرده و به نفعی که ارزانی‌اش داشته عزتش بخشیده، کامل فراموش کرده و با چنین درکی بوده که به رفیقش گفته است: «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفَرًا» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۳، ص ۳۰۹).

این همانند درک و فهمی است که قارون را واداشت تا به کسانی که نصیحتش می‌کردند (که از داشتن مال زیاد خرسندی مکن و با آن به دیگران احسان کن!) بگوید: «قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي» (قصص، ۷۸). این جمله پاسخی است که قارون در جواب گفتار مؤمنین از قومش و نصیحت‌های آنان داد؛ چون اساس گفتار ایشان بر این معنا بود که آنچه وی از مال و ثروت داشته، خدا به او داده و احسان و فضلی از خدا بوده و خود او استحقاق آن را نداشته است؛ پس واجب است که او هم با این نعمت خداداد خانه‌ی آخرت را طلب کند و آن را در راه احسان به مردم انفاق نماید و با تکبر و استعلاء و طغیان در زمین فساد برپا نکند؛ اما قارون در پاسخ آنان، این اساس را تخطئه کرد و گفت: آنچه من دارم احسان خدا نیست و بدون استحقاق به دستم نیامده، بلکه همه این‌ها در اثر علم و کاردانی خودم جمع شده است؛ پس من از میان همه‌ی مردم، استحقاق آن را داشته‌ام (سید قطب، ۱۴۱۲، ج ۵، ص ۲۷۱۲)؛ زیرا راه جمع‌آوری مال را بلد بودم و دیگران بلد نبودند و هنگامی که آنچه به دستم آمده به استحقاق خودم بوده؛ پس خود من، مستقل در مالکیت و تصرف در آن هستم و هر چه بخواهم می‌توانم بکنم (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۶، ص ۷۷).

قرآن کریم این نوع سرکشی را که انسان نعمت‌های الهی را برآمده از علم و دانش خود و استحقاق شخصی‌اش بداند، مختص قارون ندانسته (مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۶، ص ۸۷)، بلکه نوع بشر را مبتلا به چنین غفلتی می‌داند: «فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ

عَلَى عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (زمر، ۴۹). علامه طباطبایی درباره‌ی تعبیر «علی علم» می‌گوید: سازگار با سیاق آیه آن است که معنای «علی علم»، (علی علم منی) باشد؛ یعنی من این مال را با علم و هنر و خبرگی خودم به دست آورده‌ام و راه جمع کردن ثروت را می‌دانستم (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص ۲۷۴).

۴،۱،۲. محدود پنداشتن انسان به زندگی دنیا

مرگ را پایان کار انسان دانستن و او را محدود به زندگی دنیا در نظر گرفتن، موجب غفلت از ارزش‌ترین استعدادها و ظرفیت‌های او می‌شود. استعدادهایی که به‌منظور سلوک معنوی در انسان به ودیعه نهاده شده‌اند و او با شکوفا کردن آنها می‌تواند سیر ملکوتی خود را طی کرده و به بالاترین مراتب قرب الهی دست یابد. از آنجا که تکمیل این سلوک معنوی که از عالم دنیا آغاز می‌شود پس از مرگ محقق می‌شود، اعتقاد به نابودی انسان با مرگ به معنای غفلت از این بعد از وجود انسان و نادیده گرفتن استعدادهای او و تنزل دادنش از موجودی ملکوتی به موجودی مادی است؛ موجودی که تمام همتش رسیدن به متاع دنیاست. درواقع با فرجام پنداری مرگ، هدفها و آرمان‌های انسان در حد عالم ناسوت ذلیل می‌شود و درنتیجه چنین شخصی کمال خود را در دنیا می‌جوید و طبعاً از بهره‌مندی بیشتر از نعمت‌های دنیا احساس موفقیت می‌کند. چون افق آمال چنین فردی محدود به دنیاست، موفقیت در رسیدن به متاع دنیا را موفقیتی حقیقی می‌پندارد لذا به این موفقیت و نعمت‌های حاصل از آن افتخار می‌کند.

در همین راستا قرآن کریم در داستان باغدار فخرفروش، پندار او را چنین حکایت می‌کند «وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً» (کهف، ۳۶) و نشان می‌دهد که عدم اعتقاد به حسابرسی قیامت سبب گردید که او نظام ارزش‌گذاری انسانی را مبتنی بر بهره‌مندی از متاع دنیا تصور کند و لذا برتری مادی خود بر دوستش را برتری حقیقی تلقی کرده و به آن مباهات کند. همچنین قرآن به‌صراحت ازجمله ویژگی‌های افراد فخرفروش را بی‌ایمانی نسبت به آخرت بیان می‌کند و آن را پنداری می‌داند که سبب می‌شود افراد حتی اعمال نیک را نیز با انگیزه برتری‌جویی و رسیدن به ارجمندی دنیوی انجام دهند:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا* الَّذِينَ يَبْخَلُونَ... وَ الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا قَرِينًا ﴿۳۶﴾ وَ مَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَ كَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا» (نساء، ۳۶-۳۹)

در توضیح آیات شریفه گفته‌شده اگر خدای تعالی در تفسیر جمله «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا» فرموده: «الَّذِينَ يَبْخَلُونَ...»، «وَ الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ...» با این توضیح روشن

۱- (وَ أَصْرَبْتُ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَ حَفَفْنَاهُمَا بَتِّخْلٍ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا) (وَ كَانَ لَهُ تَمْرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَغْرَى نَقْرًا ﴿۳۶﴾ وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا ﴿۳۷﴾ وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَ لَكِنْ رُدُّدْتُ إِلَى رَبِّي لِأَجْدَدُ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا) (کهف، ۳۲ و ۳۴-۳۶)

می‌سازد که این دو گروه در معرض دو صفت خیلاء (به معنای تکبر) (راغب، ۱۳۷۴ ش، ص ۳۰۴) و فخرفروشی هستند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۳۵۵) لذا از آیات شریفه استفاده می‌شود که اختیال و تکبر سبب بخل‌ورزی و فخرفروشی سبب انفاق ریاکارانه است؛ اما این دو، علت مشترکی دارند که زمینه بخل‌ورزی را در شخص بخیل و زمینه انفاق ریاکارانه را در شخص فخرفروش ایجاد می‌کند و آن عدم ایمان به خدا و قیامت است، (سید قطب، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۶۶۰) همان‌طور که آیه «وَمَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا...» با استفهامی که متضمن تأسف است می‌فهماند که اعمال ایشان ناشی از نداشتن ایمان به خدا و روز جزا است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۳۵۵).

علاوه بر این، درباره‌ی تفاخر اشاره‌شده در سوره‌ی تکاثر که برخی قبائل عرب در مسابقه‌ی مباحثات به کثرت نفرات، کارشان به جایی رسید که حتی به کثرت قبور مردگان‌شان نیز فخرفروشی می‌کردند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۰، ص ۸۱۱؛ ماوردی، بی‌تا، ج ۶، ص ۳۱۱؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش، ج ۲۷، ص ۲۷۵)، قرآن کریم می‌فرماید: «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ» (تکاثر، ۵)؛ یعنی اگر شما به آخرت ایمان داشتید و با علم‌الیقین آن را می‌دانستید، هرگز به سراغ این امور نمی‌رفتید و به این مسائل باطل تفاخر و مباحثات نمی‌کردید (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۷، ص ۲۷۵؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲۰، ص ۳۵۱). از بررسی فوق روشن می‌شود که یکی از عوامل اصلی تفاخر، ایمان نداشتن به حسابرسی اخروی و کيفر و پاداش الهی است.

۴.۱.۳. متمایز دانستن ارزش انسان‌ها

بدیهی است که ابناء بشر در آفرینش‌شان، از جهات گوناگون (رنگ، زبان، قومیت، ملیت و...) با یکدیگر تفاوت دارند؛ اما هیچ‌کدام از این تفاوت‌ها به معنای ارزشمندتر بودن عده‌ای از عده‌ی دیگر نیست. درواقع، انسان‌ها در آفرینش‌شان، از جهت ارزشی تمایزی با یکدیگر ندارند. با وجود این، تاریخ شاهد آن است که در گذشته و حال، افراد بسیاری به نژاد و قومیت خود و برخی ویژگی‌های مادرزادی تفاخر کرده و می‌کنند که فرد برای کسب آنها تلاشی نکرده است. بدین منظور، قرآن کریم گفتار یهودیانی را نقل می‌کند که در امانت مسلمانان خیانت می‌کردند: «قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ» (آل‌عمران، ۷۵) و نشان می‌دهد که این طایفه‌ی خیانت‌کار خود را اهل کتاب و غیر خود را امی و بی‌سواد می‌خواندند؛ لذا هنگامی که می‌گفتند: بی‌سوادها بر ما سبیلی ندارند؛ معنایش این بود که غیر بنی‌اسرائیل حق ندارد بر بنی‌اسرائیل مسلط شود؛ زیرا معتقد بودند -هم‌چنان‌که امروز هم همین عقیده را دارند- تافته‌ی جدابافته‌ای هستند که در درگاه خدای متعال، احترام و کرامتی مختص به خود دارند (قرشی، ۱۳۷۷ ش، ج ۲، ص ۱۱۶) و لذا خداوند نبوت، کتاب و حکومت را به ایشان اختصاص داده است و هیچ قوم دیگری نمی‌تواند چنین امتیازاتی داشته باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۶۱). بر اساس همین عقاید باطل، برخی از یهودیان و مسیحیان چنان به نژاد خود متکبر بودند که ورود غیر خودشان به بهشت را نیز محال می‌دانستند: «وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارًا» (بقره، ۱۱۱). ایشان در این میزان از نژادپرستی متوقف ماندند، بلکه خود را به منزله‌ی فرزندان و دوستان خدا معرفی می‌کردند: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ...» (مائده، ۱۸). البته یهودیان برای

خدا، فرزند حقیقی قائل نیستند و آن گونه که بیشتر مسیحیان، مسیح را فرزند خدا می‌دانند، خود را فرزند خدای متعال نمی‌دانند؛ لذا در آیه‌ی شریفه، منظورشان این است که با نوعی مجازگویی، شرافتی برای خود بتراشند (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۱، ص ۳۲۹) و بیان کنند که ما به همان میزان که پسران در نظر پدران محبوب و مقرب‌اند، در درگاه الهی محبوب و مقربیم (بخوی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۳۲؛ آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۲۷۱)؛ به همین سبب گفته شده عطف واژه‌ی «احباؤه» بر کلمه «ابناء الله»، به منزله‌ی عطف تفسیر است (قرشی، ۱۳۷۷، ش، ج ۳، ص ۴۳).

علاوه بر نژادپرستی یهودیان که در آیات متعددی، به آن اشاره شده است (نک: بقره، ۸۰؛ همان، ۹۴؛ آل عمران، ۲۴؛ جمعه، ۶)، قرآن کریم موارد دیگری از فخرفروشی نژادی مانند تفاخر اعراب و فرعونیان را بیان می‌کند. اعراب چنان به اصل و نژاد و زبان خود غرّه بودند که اگر قرآن بر غیر عرب نازل می‌شد، از آن سرباز می‌زدند: «وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ» (شعراء، ۱۹۸-۱۹۹). نژادپرستی و تعصب‌های قومی ایشان به اندازه‌ای شدید بود که مانع از پذیرش چنین قرآنی می‌شد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ش، ج ۱۵، ص ۳۵۱). فرعونیان نیز هنگامی که خداوند موسی^(ع) و هارون را برای دعوت به حق به سویشان مبعوث کرد، در برابر ایشان، به برتری ظاهری قومشان بر قوم آن دو تفاخر کردند و به خاطر این پندار غلط که خود را قوم برتر می‌دانستند، از ایمان به پیامبران الهی سرباز زدند: «ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٤٥﴾ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا عَالِينَ ﴿٤٦﴾ فَقَالُوا أَلَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَ قَوْمَهُمَا لَنَا عَابِدُونَ ﴿٤٧﴾» (مؤمنون، ۴۵-۴۷).

نتیجه آنکه متفاوت و متمایز دانستن انسان‌ها در آفرینش از جهت ارزشی، عاملی است که منجر به توهم برتری عده‌ای بر عده دیگر می‌شود و نهایتاً به ابراز این پندار غلط، در گفتار و رفتارهای متفاخرانه می‌انجامد.

۴،۱،۴. ارزش شمردن امکانات

از جمله پندارهای نادرست نسبت به امکانات، ارزش شمردن آنها است؛ به این معنا که انسان گمان کند ملاک ارزش‌گذاری افراد، میزان بهره‌مندی ایشان از نعمت‌هاست، به گونه‌ای که هرچقدر فردی از امکانات بیشتری برخوردار باشد، نشانه‌ی آن است که او انسان شایسته‌تر و با فضیلت‌تری است. در قرآن کریم، ضمن بیان احوال تفاخرپیشگان، به این انگاره‌ی اشتباه اشاره شده است؛ به‌عنوان نمونه، گفتار فرعون در حین تفاخر بر موسی^(ع)، حاکی از این اشتباه محاسباتی است:

«وَ نَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِی قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَ فَلَ تُبْصِرُونَ ﴿٤٥﴾ أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لَا يَكَادُ يُبِينُ ﴿٤٦﴾ فَلَوْ لَا أَلْقَىٰ عَلَيْهِ آسُورَةٌ مِّنْ دَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ ﴿٤٧﴾» (زخرف، ۵۱-۵۳).

منطق موسی^(ع) از یک‌سو و معجزات گوناگونش از سوی دیگر و بلاهایی که بر سر مردم مصر فرود آمد و به برکت دعای موسی^(ع) برطرف شد از سوی سوم، تأثیر ژرفی بر محیط گذاشت و افکار توده‌های مردم را نسبت به فرعون متزلزل ساخت و تمام نظام مذهبی و اجتماعی آنان را

زیر سؤال برد. اینجا بود که فرعون با سفسطه‌بازی و مغلطه‌کاری می‌خواست از نفوذ موسی^(ع) در افکار مردم مصر جلوگیری کند (ابن‌عاشور، بی‌تا، ج ۲۵، ص ۲۶۷)؛ لذا دست به دامن ارزش‌های پستی شد که بر آن محیط حاکم بود و خود را با این ارزش‌ها، با موسی مقایسه کرد تا برتری خویش را به ثبوت رساند (ابوحیان، ۱۴۲۰، ج ۹، ص ۳۸۱).

در داستان باغدار فخرفروش هم قرآن کریم سخنی را از او نقل می‌کند که نشان می‌دهد او نیز برخوردار از امکانات را ارزش تلقی می‌کرده است: «فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا... وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَ لَئِن رُّدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا» (کهف، ۳۴ و ۳۶). شخص باغدار به سبب آنکه امکانات دنیوی را ملاک برتری و ارزش‌گذاری تلقی می‌کرد، گمان برد چون در دنیا متنعم است؛ پس کرامت و حرمتی ذاتی دارد (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۸، ص ۲۶۲؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۱، ص ۴۶۳)؛ لذا در دنیا به این بهره‌مندی تفاخر می‌کرد و می‌پنداشت اگر آخرتی هم باشد، او به سبب همین استحقاق توهمی، در آنجا هم بهره‌مند می‌شود (صادقی‌تهرانی، ۱۳۶۵، ش، ج ۱۸، ص ۹۲).

این نگرش اشتباه مختص دوره‌ی ویژه‌ی مردم خاصی نیست، بلکه همواره در طول تاریخ، افرادی که از نعمت‌ها سرمست و در لذائذ مادی غرق بوده‌اند، در برابر دعوت پیامبران، راه کفر را در پیش گرفته (مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۵، ص ۱۲۸) و برای اثبات محبوبیتشان در درگاه الهی و برتری‌شان بر دیگران، به دارایی‌های خود تفاخر کرده‌اند: «وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ* وَ قَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ» (سبأ، ۳۴-۳۵). «إتراف» به معنای زیاده‌روی در تلذذ از نعمت‌ها است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۹، ص ۱۷) و مترفان از آنجا که از مال و اولاد برخوردار بودند، مغرور شدند و می‌پنداشتند که در درگاه خدا احترامی دارند (بیضاوی، ۱۴۱۸، ج ۴، ص ۲۴۹) و این کرامت و حرمت را همیشه خواهند داشت (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱۱، ص ۳۲۱)؛ به همین علت، معنای کلام ایشان این است که ما در درگاه خدا کرامت داریم به سبب آنکه این‌همه مال و فرزند به ما داده‌شده است و همیشه این کرامت را خواهیم داشت؛ پس اگر هم عذابی باشد، ما معذب نخواهیم بود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۶، ص ۵۷۸؛ زحیلی، ۱۴۱۸، ج ۲۲، ص ۱۹۵).

قرآن کریم صریحاً این اندیشه را ابطال کرده که بهره‌مندی از امکانات ارزش است؛ همچنین کسانی را که گمان می‌کنند دارایی‌های دنیا از جایگاه والای ایشان در نزد پروردگار و اراده الهی بر نزول خیرات و برکات بر ایشان نشان دارد، به ناهمی نسبت داده است: «أَيَّ حَسْبُونَ أَنَّمَا هُدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَ بَنِينَ* نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ» (مومنون، ۵۶). مفسران حکمت الهی در برخورداری چنین افرادی را تابع سنت املاء و استدراج در آیات «سَتَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَ أُمَلِي لَهُمْ إِنْ كَفَىٰ مَتِينًا» (اعراف، ۱۸۲-۱۸۳) دانسته‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص ۳۹). ازاین‌رو، صاحب امکانات بودن، نه‌تنها ارزش نبوده و نشان منزلت در درگاه الهی نیست، بلکه ممکن است ناشی از سنن الهی نسبت به بندگان مطرودش باشد (طیب، ۱۳۸۷، ش، ج ۹، ص ۴۱۵؛ صادقی‌تهرانی، ۱۴۱۹، ج ۱۹، ص ۵۴).

۴،۱،۵. دائمی شمردن امکانات

از مصادیق دیگر نگرش نادرست به امکانات که به فخرفروشی منجر می‌شود، دائمی دانستن آنها است. کسی که متاع دنیا را پایدار می‌پندارد، دل‌بسته‌ی آن می‌شود و با آن آرامش می‌یابد. چنین فردی بهره‌مندی از دنیا را برای خود موفقیت تلقی می‌کند و این احساس موفقیت خیالی، زمینه‌ی بروز رفتارهای تفاخرآمیز را در او ایجاد می‌کند. قرآن کریم در شرح داستان باغدار فخرفروش، با نقل استبعاد او از نابودی باغ، وجود همین نگرش غلط در ذهن او را متذکر می‌شود: «و دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا» (کهف، ۳۵) که علامه طباطبایی در توضیح آن می‌گوید:

اینکه قرآن، کلام باغدار را این‌طور حکایت کرده که او گفته است: «مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا» و چنین حکایت نکرده که او گفته باشد: (هذه لا تبید ابدا- این باغ ابدا فانی نمی‌شود)؛ یعنی سخن باغدار مبنی بر نابودی نشدن باغ، ناشی از خصوصیتی در باغ نبوده، بلکه ناشی از توهم و پندار خودش بوده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۰، ص ۳۱۱).

انسان‌ها هنگامی که از محرومیت‌ها به امکانات می‌رسند، مصائب و مشکلات گذشته را فراموش و آنها را بازگشت‌ناپذیر تصور می‌کنند؛ لذا گمان دارند بهره‌هایشان از دنیا دائمی است؛ در نتیجه، از آن بهره‌مندی‌ها شاد و غرّه می‌شوند. این شادی و غرور ناشی از امکانات، به شهادت قرآن کریم، زمینه‌ساز رفتارهای تفاخرآمیز در انسان است: «و لَئِنْ أَذَقْنَاهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسَّتَهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتِ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ» (هود، ۱۰). انسان اگر درک می‌کرد که نعمت‌های در اختیار او زوال‌پذیر است و نمی‌توان به بقاء و دوام آن اعتماد کرد، در این صورت، دیگر در شادی و سرمستی غرق نمی‌شد و در نتیجه، زمینه‌ی فخور بودن در او زایل می‌گشت (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۰، ص ۱۵۷). انسان‌هایی که زندگی دنیا را دائمی می‌پندارند، به تبع آن، امکانات و بهره‌مندی‌های دنیا را نیز دائمی تصور می‌کنند. از این‌روست هنگامی که حضرت هود قوم متمکن و ثروتمند خود را که برای خودنمایی و تفاخر بر دیگران بناهایی بر نقاط مرتفع کوه‌ها و تپه‌ها می‌ساختند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ص ۲۹۲)، انذار می‌کرد، به ایشان فرمود: «أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ ﴿۱﴾ وَ تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلَدُونَ» (شعراء، ۱۲۸-۱۲۹) و با تعبیر «لعلکم تخلصون» ایشان را تنبه داد که شما این قصرها را بدین جهت می‌سازید که امید دارید جاودانه بمانید و إلا اگر چنین امیدی نداشتید، هرگز دست به چنین کارهایی نمی‌زدید (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص ۳۰۰). در نتیجه، فخرفروشی آنان در توهم پایدار دانستن امکاناتشان ریشه داشته است.

۴،۲. عوامل گرایش تفاخر

گرایش در لغت، به معنای میل، خواهش، رغبت (دهخدا، ۱۳۷۲، ش، ج ۱۱، ص ۱۶۷۴) و تمایل (انوری، ۱۳۸۲، ش، ج ۶، ص ۶۱۰۴) است. بر اساس همین، منظور از «عوامل گرایش تفاخر»، تمایلات، جهت‌گیری‌ها و تعلقاتی هستند که بستر شکل‌گیری رفتارهای تفاخرآمیز را ایجاد می‌کنند. از سوی دیگر، گرایش‌ها و امیال انسان به دو دسته کلی قابل‌تقسیم هستند: ۱. گرایش‌های مادی که رو به

سوی امور مادی و دنیوی دارند و غالباً زمینه‌ساز تأمین نیازهای مادی انسان هستند و حب مال، حب مقام، میل به جنس مخالف، میل به غذا و... ازجمله‌ی آنهاست؛ ۲. گرایش‌های معنوی که رو به سوی امور معنوی دارند و از وجوه ممیزه‌ی انسان و حیوان به‌شمار می‌آیند. این گرایش‌ها بیشتر زمینه‌ساز تأمین نیازهای معنوی هستند و عبارتند از: زیبایی دوستی، عزت‌طلبی، تفوق‌طلبی، کمال‌جویی و...

زمینه‌های گرایشی تفاخر نیز به‌تبع این تقسیم‌بندی، در دو دسته قابل‌بحث هستند که در ادامه به بررسی آنها پرداخته می‌شود.

۴.۲.۱. گرایش‌های مادی

خداوند متعال این‌گونه از گرایش‌ها را به‌منظور تداوم حیات در این عالم و تأمین نیازهای مادی انسان در طول زندگی، در وجود او به ودیعه نهاده است (بلاغی نجفی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۲۶۲)؛ اما این امیال همان‌گونه که زمینه‌ساز تأمین نیازهای مادی انسان هستند و می‌توانند بستر تکامل او را فراهم کنند، در صورتی که کنترل نشوند و به افراط کشیده شوند، زمینه‌ی پست‌ترین رفتارها را در انسان ایجاد کرده و او را به سرکشی در مقابل خالق و مخلوق می‌کشانند.

قرآن کریم این امیال را در میان همه‌ی ابناء بشر فراگیر می‌داند و آنها را مقتضی زندگی دنیا عنوان می‌کند: «زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ النَّبَاتِ وَ الثَّمَرَاتِ الْمُنْتَضِرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ» (آل عمران، ۱۴). این گرایش‌ها علاوه بر اینکه لازمه‌ی سامان یافتن زندگی انسان هستند (بیضاوی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۸؛ ابن‌عاشور، بی‌تا، ج ۳، ص ۳۹)، برای هدف عالی‌تری طرح‌ریزی شده‌اند که عبارت است از آزمایش انسان (کهف، ۷)، شکوفا شدن استعدادها و درنهایت تعالی او (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵، ش، ج ۵، ص ۵۸)؛ اما غفلت از این هدف والا و افراط در ارضای این امیال، انسان را به رفتارهای ناپسند و مغایر با تکاملش می‌کشاند (فضل‌الله، ۱۴۱۹، ج ۱۹، ص ۵۴) که در ادامه مواردی از این نوع گرایش‌ها بررسی می‌شود که زمینه‌ساز رفتارهای تفاخرآمیز در انسان هستند.

۴.۲.۲. حب مال

دوستی مال و ثروت ازجمله امیال مادی است که در وجود انسان به ودیعه نهاده شده است. این نعمت الهی که عامل کار، تلاش اقتصادی و تولید ثروت است (بلاغی نجفی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۲۶۲)، اگر کنترل نشود و در وجود انسان به حاکمیت برسد، انسان را وابسته و شیفته‌ی ثروت می‌کند و هدف او را در زندگی به ثروت‌اندوزی مبدل می‌گرداند. در چنین وضعیتی فرد از هر چه بیشتر داشتن ثروت احساس موفقیت و افتخار می‌کند و فزونی اموال خود بر دیگران را عامل برتری خود تلقی می‌نماید (طبرسی، ۱۳۷۲، ش، ج ۸، ص ۶۱۴). به سبب وجود چنین گرایشی است که همواره در طول تاریخ، فخرپروشان کثرت مال را دست‌آویزی برای برتری‌جویی قرار می‌داده‌اند: «وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿١٠٠﴾ وَ قَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَ

مَا نَحْنُ مُعَذِّبِينَ» (سبأ، ۳۴-۳۵). بر اساس همین گرایش است که باغدار فخر فروش، فزونی مال و دارایی خود را عامل برتری خود بر دوستش ذکر می‌کند: «فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفَرًا» (کهف، ۳۴).

همان‌طور که اشاره شد، علاقه به مال و ثروت، هنگامی زمینه‌ساز رفتارهای تفاخر آمیز و حتی دیگر رفتارهای ناپسند است که به افراط کشیده شود، وگرنه حد متعادل از حب مال، ضامن بقاء و کمال انسان است (سید قطب، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۳۷۳). از همین رو، قرآن، هر کجا حب مال را سرزنش کرده است، حب شدید و افراطی آن را اراده کرده است؛ به‌عنوان نمونه، در سوره‌ی فجر، هنگامی که احوال نوع بشر را بیان می‌کند و سپس به شرح اموری می‌رسد که موجب دوری از خدا و گرفتاری در چنگال مجازات الهی می‌شود، می‌فرماید: «وَ تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا» (فجر، ۲۰) و یا هنگامی که انسان را به سبب بخل‌ورزی سرزنش می‌کند، عامل این رفتار را دل‌بستگی شدید به ثروت می‌داند: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ﴿۱﴾ وَ إِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكَ لَشَهِيدٌ ﴿۲﴾ وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ ﴿۳﴾» (عادیات، ۶-۸).

نتیجه آنکه دل‌بستگی شدید به مال و ثروت و خروج از حد تعادل، انسان را به موجودی دنیاطلب مبدل می‌کند که تمام همتش به ثروت‌اندوزی معطوف می‌شود. شخصی که هدفش از زندگی جمع‌آوری ثروت است، کثرت مال را برای خود موفقیت و افتخار به حساب می‌آورد و به‌عنوان عامل برتری، بر آن تکیه می‌کند.

۴،۲،۳. حب جاه و مقام

حب پست و مقام، از دیگر گرایش‌هایی است که اگر به افراط کشیده شود، زمینه‌ساز رفتارهای تفاخر آمیز است. علاقه به مقام در حد اعتدال، سبب پذیرش مسئولیت‌ها در اجتماع، انجام درست وظایف با هدف حفظ و ارتقاء موقعیت و در نتیجه، بقاء نظام اجتماعی می‌شود؛ اما بالعکس، دل‌بستگی بسیار به جاه و مقام، عامل بسیاری از رفتارهای ناپسند از جمله فخر فروشی است. دل‌بستگی به مقام به دو صورت می‌تواند سبب رفتار فخر فروشانه شود:

الف. به‌عنوان علت فاعلی. گاهی فرد جایگاه و مقامی دارد و شدت علاقه به آن جایگاه، موجب دل‌بستگی او به مقامش می‌شود. در این صورت، شخص آن موقعیت را ارزش حقیقی تلقی و آن را سبب برتری خود بر دیگران توهم می‌کند. این توهم اشتباه، همان بستر آلوده‌ای است که رفتارهای تفاخر آمیز در آن شکل می‌گیرد. از همین رو امیرالمؤمنین علی^(ع) می‌فرماید: «أَفَةُ الرَّئِيسَةِ الْفَخْرُ» (آمدی، ۱۴۱۰، ص ۲۷۹). کسی که مقام و ریاستی دارد و به آن دل می‌بندد، کم‌کم آن موقعیت را ارزش تلقی می‌کند و در نتیجه، آن را مایه‌ی برتری و ارزشمندی خود می‌پندارد و به آن افتخار می‌کند. هم‌چنانکه فرعون به‌منظور برتری‌جویی بر حضرت موسی^(ع)، به تاج و تخت خود متوسل شد: «وَ نَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَ فَلَا تُبْصِرُونَ ﴿۱﴾ أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لَا يَكَادُ يُبِينُ» (زخرف، ۵۱-۵۲). علت دیگری که نشان می‌دهد ریشه‌ی فخر فروشی فرعون و فرعونیان، وابستگی به جاه و مقام بوده

است، اتهامی است که در برابر دعوت موسی^(ع) و هارون، به ایشان نسبت دادند: «قَالُوا أَجِئْنَا لِنَتْلِفَتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَ تَكُونُ لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ» (یونس، ۷۸). منظور از کبریاپی، ریاست و حکومت و گسترده شدن قدرت و نفوذ اراده است و خواسته‌اند بگویند: شما دو تن، منظورتان از دعوت دینی این است که آن را وسیله قرار دهید برای اینکه طریقه‌ی ما را که در سرزمینمان مستقر شده، باطل و بی‌اعتبار بسازید، طریقه‌ی جدیدی که خودتان مبتکر آن هستید، جایگزین طریقه‌ی ما کنید و با اجرای آن در میان مردم و همچنین ایمان آوردن ما به شما و مطیع شدنمان در مقابلتان، کبریاپی و عظمتی در مملکت کسب کنید (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۰، ص ۱۰۹).

ب. به‌عنوان علت غایی. گاهی فرد پست و مقامی ندارد؛ اما علاقه به مقام و منزلت برتر، او را وامی‌دارد تا به‌منظور رسیدن به چنین جایگاهی، به امکانات و بهره‌مندی‌هایش متوسل شود و با به‌رخ کشیدن آنها جایگاه و منزلت خیالی خویش را طلب کند، همچنان که فخرروشان با انفاق ریاکارانه و به نمایش گذاشتن دارایی‌هایشان، این هدف را دنبال می‌کنند: «...إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا... الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ...» (نساء، ۳۸، ۳۶). دو صفت اختیال - خیال‌زدگی - و کثرت فخر، از لوازم علاقه‌مندی به مال و جاه و افراط در حب آن دو است و اگر قرآن می‌فرماید: خدا مختال و فخور را دوست نمی‌دارد، برای همین است که این دو، خدا را دوست نمی‌دارند؛ زیرا قلبشان وابسته به غیر او است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۳۵۵).

نتیجه آنکه دل‌بستگی و حب شدید به جاه و مقام، به دو شکل علت فاعلی و علت غایی، زمینه‌ساز رفتارهای تفاخرآمیز هستند.

۴.۲.۴. حب حسب و نسب

برخورداری از حسب و نسب نیکو از جمله نعمت‌های الهی است. شرافت خانوادگی از عواملی است که انسان را از زشتی‌های بسیاری باز می‌دارد و مانع تن دادن او به امور پست و ناپسند می‌شود. علاقه‌مندی به شرافت و افتخارات اجداد و نیاکان، انسان را به حفظ و پاسداشت آنها سوق می‌دهد و با دوری از ردایل، زمینه‌ی تعالی انسان را فراهم می‌گرداند؛ اما همین حب ممدوح، هنگامی که به افراط کشیده شود، سبب می‌گردد فرد افتخارات نیاکانش را شرافتی ذاتی برای خود تلقی کند و دچار توهم برتری حقیقی بر دیگران شود و این توهم همان‌طور که پیشتر اشاره شد، زمینه‌ساز رفتارهای تفاخرآمیز در انسان می‌گردد. از همین باب، در روایتی از پیامبر اکرم^(ص) نقل شده است: «أَفَقَهُ الْحَسَبِ الْإِفْتِخَارُ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۲۹). گزارش‌های تاریخی حاکی از آن است که بر اساس همین حب افراطی، اعراب جاهلی پس از مراسم حج، مجالسی تشکیل می‌دادند و به تفاخر به پدرانشان و شرح امتیازات آنان می‌پرداختند و یا در بازارهایی همچون بازار عکاظ، ذی‌المجاز و مجنه که تنها جای دادوستد نبود، بلکه مرکز ذکر افتخارات نیاکان بود، جمع می‌شدند و با نقل افتخارات اجداد، نیاکان و قوم و قبیله خود، بر یکدیگر تفاخر می‌کردند (طبرسی، ۱۳۷۲، ش، ج ۲، ص ۵۲۹؛ سید قطب، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۲۸۹؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ش، ج ۲، ص ۶۴). به فرموده‌ی امام باقر^(ع)، در مواجهه با این عادت زشت بود که خداوند آیه‌ی «فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَادْخُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا...» (بقره، ۲۰) را نازل فرمود و به آنان

دستور داد که به جای این کار (نادرست)، ذکر خدا گویند و از نعمت‌های بی‌دریغ خداوند و مواهب او یاد کنند و با همان شور و سوز مخصوصی که در افتخار و مباحثات به پدران خود در جاهلیت داشتند، نعمت‌های الهی را یاد کنند و بلکه بیشتر و برتر (حویزی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۱۹۸).

نتیجه آنکه علاقه‌ی افراطی به حسب و نسب و شرافت‌های خانوادگی، توهم برتر بودن را در انسان ایجاد می‌کند و به‌مرور، به بروز این توهم در قالب گفتارها و رفتارهای تفاخرآمیز منجر می‌شود.

۴،۲،۵. گرایش‌های معنوی

این گونه از گرایش‌ها، از مهم‌ترین نعمت‌های الهی و زمینه‌ساز تعالی و تکامل انسان هستند و به‌منظور دل‌کندن انسان از عالم ناسوت و رو کردن به ملکوت، در وجود او به ودیعه نهاده شده‌اند. با وجود این، در طول تاریخ، انسان‌های بسیاری با کوته بینی خود، این امیال را به امور مادی محدود کرده و در صدد ارضای آنها از راه امور مادی برآمده‌اند. انسان‌هایی که زیبایی را تنها محدود به زیبایی مادی دیدند و تفوق را در برتری مادی خلاصه کردند و کمال را در رسیدن به متاع دنیا جستجو نمودند؛ در نتیجه، امیالی که با هدف فوز و رستگاری در وجود انسان قرار داده شده بود، به انحراف کشیده شد و عامل بدبختی و هلاکت ایشان گردید. در ادامه، دو نمونه از این گرایش‌ها بررسی می‌شوند که به علت منحرف شدن از مجرای صحیح، به رفتارهای فخرفروشانه منجر می‌گردند.

۴،۲،۶. عزت‌طلبی

عزت‌مندی از جمله کمالات وجودی انسان است که با احساس کرامت، حرمت و منزلت ملازم می‌شود. بر اساس همین، عزت‌طلبی نیز نیاز و گرایشی فطری است که به‌منظور تعالی انسان در وجودش به ودیعه نهاده شده است و علی‌رغم معنوی بودن ماهیت آن، غالباً افراد برای ارضایش به اسباب مادی متوسل می‌شوند و با تفاخر به آنها، برای کسب عزت در انظار دیگران تلاش می‌کنند. از جمله‌ی این اسباب کاذب که در قرآن به آن توجه شده، کثرت نفرات و همراهان است که در داستان باغدار فخرفروش به آن اشاره شد: «وَ كَانَ لَهُ هَمْرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفَرًا» (کهف، ۳۴). در واقع، باغدار یادشده، به جای اینکه پروردگار متعال را منشأ عزت بداند و عزت‌طلبی خود را از مبدأ و مجرای حقیقیش ارضا کند، به اسباب مادی متوسل شد و تکبر و ورزید (ابن عطیه، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۵۱۶) و نهایتاً بیشتر بودن همراهان خویش را مایه عزت پنداشت و به آن تفاخر کرد (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵، ش، ج ۱۸، ص ۹۱).

به تصریح قرآن، برخی دیگر از افراد، دوستی با دشمنان خدا را مایه‌ی عزت خویش می‌دانند و از این راه در پی کسب کرامت برای خویش هستند: «بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿۱۳۸﴾ الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلِيَّتُهُمْ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةُ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ﴿۱۳۹﴾»؛ لذا قرآن با این پندار باطل به مقابله برمی‌خیزد (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۱، ص ۲۴۶) و کسب عزت از هر مبدئی غیر از حضرت حق را توبیخ می‌کند (ابن عطیه، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۱۲۵) و با معرفی منشأ و مبدأ

حقیقی عزتمندی، افراد را به کسب عزت از آن منشأ که خدای متعال است، تشویق می‌کند: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا...» (فاطر، ۱۰) (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۸، ص ۱۲۸؛ قرطبی، ۱۳۶۴ ش، ج ۱۴، ص ۳۲۸). از دیدگاه قرآن، مبادی دیگر ارجمندی نه تنها عزت‌بخش نیستند، بلکه عامل ذلت و خواری افراد در فردای قیامت خواهند بود: «وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا ﴿۱۶﴾ كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَ يَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا» (مریم، ۸۱-۸۲) (سید قطب، ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۲۳۲۰).

نتیجه آنکه عزت‌طلبی یکی از اصیل‌ترین گرایش‌های انسانی است که برای تعالی و رشد معنوی انسان، در وجود او به ودیعه نهاده شده است؛ اما غالباً افراد برای ارضای آن متوسل به اسباب مادی می‌شوند، اسبابی که به اشتباه ارزش حقیقی تلقی می‌شوند و سبب توهم برتر بودن در صاحبانشان می‌گردند و نهایتاً از این طریق، زمینه‌ی رفتارهای تفاخرآمیز را در افراد ایجاد می‌کنند.

۴.۲.۷. تفوق‌طلبی

این فطرت و جبلت در هر انسانی است که به دنبال کمالی می‌گردد که با داشتن آن، از دیگران ممتاز شود و در میان اقربان خود، شرافت و کرامتی خاص را کسب کند. از آنجا که عامه‌ی مردم، دلبستگی‌شان به زندگی مادی دنیا است، قهراً این امتیاز و کرامت را در همان مزایای زندگی دنیا، یعنی در مال و جمال و حسب و نسب و امثال آن جستجو می‌کنند و همه‌ی تلاش و توان خود را در طلب و به دست آوردن آن به کار می‌گیرند تا با آن، به دیگران فخر بفروشند و بلندی و سروری کسب کنند، در حالی که این گونه مزایا، مزیت‌های موهوم و خالی از حقیقت هستند و ذره‌ای از شرف و کرامت به ایشان نمی‌دهند و فرد را تا مرحله‌ی شقاوت و هلاکت پیش می‌برند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۴۸۹).

قرآن کریم در ضمن بیان سرگذشت تفاخرپیشگان، به تأثیر این گرایش در شکل‌گیری رفتارهای فخرفروشان اشاره دارد. در انتهای داستان فخرفروشی قارون بر قومش آمده است: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجَعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (قصص، ۸۳). مفسران با لحاظ جایگاه آیه‌ی شریفه که بلافاصله پس از ذکر داستان قارون بیان شده است، آن را به‌عنوان نتیجه‌گیری داستان قارون به‌شمار آورده‌اند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۶، ص ۱۷۷؛ قرشی، ۱۳۷۷ ش، ج ۸، ص ۹۳)؛ بنابراین، به قرینه‌ی سیاق می‌توان برتری‌جویی یادشده در آیه را اشاره به علل رفتار قارون دانست و نتیجه گرفت که تفوق‌طلبی‌اش ازجمله عوامل سرکشی و تفاخر او بوده است.

فرعون و سران قوم او از دیگر تفاخرپیشگانی هستند که قرآن به ایشان اشاره کرده است که در مقابل دعوت حضرت موسی^(ع) و هارون تکبر به خرج دادند (زحیلی، ۱۴۱۸، ج ۱۸، ص ۵۱) و با توهم خودبرتربینی، به بهره‌های دنیوی خود مباحثات کردند. توهمی که در میل تفوق‌طلبی ایشان ریشه داشت و قرآن کریم با تعبیر «فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا عَالِينَ» (مؤمنون، ۴۶) از آن حکایت می‌کند.

در آیات دیگری نیز به این خودبرتربینی فرعونیان اشاره شده و حس تفوق‌طلبی ایشان، ازجمله مهم‌ترین عللی عنوان شده است که ایشان حضرت موسی^(ع) را انکار می‌کردند (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱۰، ص ۱۶۴) و در پی آن با تفاخر بر حضرت در صدد تحقیر ایشان بودند: «وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا» (نمل، ۱۴). این انحراف به اندازه‌ای در وجود فرعون شدت گرفته بود که او را به برتری‌جویی بر خدای

متعال نیز کشاند (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵ ش، ج ۳۰، ص ۸۳) و خطاب به مردم گفت: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» (نازعات، ۲۴)؛ بنابراین، قرآن کریم در توصیف فرعون، این وصف او را به‌عنوان مهم‌ترین عامل طغیان بر دیگر رذایلش مقدم می‌دارد «إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ» (دخان، ۳۱). در نتیجه، تفوق طلبی به‌عنوان یکی از گرایش‌های اصیل انسانی و یکی از نعمت‌های الهی، اگر در امور معنوی به فعلیت برسد، زمینه‌ی تعالی انسان را فراهم می‌کند؛ اما بالعکس، اگر در امور مادی به فعلیت برسد، به بروز رفتارهای ناپسند از جمله فخرفروشی منجر می‌گردد و در نهایت، هلاکت انسان را در پی خواهد داشت.

نتیجه

۱. بینش‌ها و نگرش‌های انسان از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر رفتار و عملکرد او هستند. هر انسانی آن‌گونه که می‌اندیشد، عمل می‌کند و رفتارهایش به سویی سیر می‌کنند که گرایش دارد؛ از این‌رو، فخرفروشی نیز به‌عنوان یک رفتار انسانی، نتیجه‌ی مجموعه‌ای از نگرش‌ها و گرایش‌ها است.
۲. از آنجا که جامعه‌ی جاهلی عصر نزول، به فرهنگ فخرفروشی مبتلا بوده است و قرآن کریم در پرتو معارف شفابخش خود توانسته این فرهنگ غلط را به فرهنگ مقابل آن (فرهنگ مساوات، برابری، ایثار، گذشت، فروتنی، تواضع و خود کم‌ترینی) تبدیل کند، می‌توان با تحلیل آیات قرآن که برنامه‌ی هدایت بشریت است، عوامل این رذیله‌ی اخلاقی-اجتماعی را شناسایی کرد.
۳. عوامل بینشی تفاخر که قرآن کریم در خلال داستان‌های فخرفروشان به آنها اشاره کرده است، عبارتند از: مالک پنداشتن انسان، محدود دانستن او به زندگی دنیا، ارزش شمردن برخورداریهایی مادی و دائمی دانستن نعمت‌ها.
۴. گرایش‌ها و امیال انسان به دو دسته کلی قابل تقسیم هستند: الف. گرایش‌های مادی که رو به سوی امور مادی و دنیوی دارند و غالباً زمینه‌ساز تأمین نیازهای مادی انسان هستند؛ ب. گرایش‌های معنوی که رو به سوی امور معنوی دارند و از وجوه ممیزه‌ی انسان و حیوان به‌شمار می‌آیند. به‌تبع این تقسیم، عوامل گرایشی تفاخر نیز دو گونه هستند.
۵. حب مال، حب جاه و مقام و حب حسب و نسب از جمله گرایش‌های مادی و زمینه‌ساز رفتارهای فخرفروشانه هستند و از سوی دیگر، عزت‌طلبی و تفوق‌طلبی نیز از گرایش‌های معنوی هستند که در صورت انحراف، زمینه‌ی تفاخر را ایجاد می‌کنند.

منابع

- قرآن کریم.
- آذرنوش، آذرتاش؛ فرهنگ معاصر عربی-فارسی؛ تهران، نشر نی، ۱۳۷۹ ش.
- آرام، محمدرضا؛ «تفاخر در قرآن کریم»؛ پژوهشنامه حقوق اسلامی، شماره ۱۵، ۱۳۸۳ ش.
- آلوسی، سید محمود؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم؛ تحقیق: علی عبدالباری عطیه؛ بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
- آمدی، عبدالواحد بن محمد؛ غررالحکم و دررالکلم؛ مصحح: سید مهدی رجائی؛ قم، دارالکتاب الإسلامی، ۱۴۱۰ ق.
- ابن ابراهیم شاذلی، سید بن قطب؛ فی ظلال القرآن؛ بیروت- قاهره، دارالشروق، ۱۴۱۲ ق.
- ابن عاشور، محمد بن طاهر؛ التحریر و التنویر؛ بیروت، موسسه التاریخ، بی تا.
- ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب؛ المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز؛ تحقیق: عبدالسلام عبدالشافی و محمد ابن عطیه؛ بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
- ابوحیان، محمد بن یوسف؛ البحر المحیط فی التفسیر؛ تحقیق: صدق محمد جمیل؛ بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۰ ق.
- انوری، حسن؛ فرهنگ بزرگ سخن؛ تهران، سخن، ۱۳۸۱ ش.
- بغوی، حسین بن مسعود؛ معالم التنزیل فی تفسیر القرآن؛ تحقیق: عبدالرزاق المهدی؛ بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر؛ أنوار التنزیل و أسرار التأویل؛ تحقیق: محمد عبد الرحمن المرعشلی؛ بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق.
- جعفر بن محمد الصادق (منسوب)؛ مصباح الشریعة؛ بیروت، اعلمی، ۱۴۰۰ ق.
- جوهری، اسماعیل بن حماد؛ الصحاح؛ محقق و مصحح عطار، احمد عبدالغفور؛ بیروت، دار العلم للملایین، ۱۳۷۶ ق.
- حسینی زاده، سید عبدالرسول؛ تفاخر: خودستایی و فخر فروشی بر یکدیگر؛ دانه المعارف قرآن کریم، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲ ش.
- دلشاد تهرانی، مصطفی؛ سیری در تربیت اسلامی؛ تهران، موسسه نشر و تحقیقات ذکر، ۱۳۷۶ ش.
- دلشاد تهرانی، مصطفی؛ سیره نبوی؛ تهران، دریا، ۱۳۸۶ ش.
- _____؛ رایت درایت؛ تهران، دریا، ۱۳۹۰ ش.
- دهخدا، علی اکبر؛ لغت نامه دهخدا؛ تهران، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ ش.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ مفردات الفاظ قرآن؛ تهران، مرتضوی، ۱۳۷۴ ش.
- رضوان شهری، علی؛ «تفاخر، بیرق پر زرق و برق جاهلیت»؛ مجله مبلغان، شماره ۵۸، ۱۳۸۳ ش.
- زحیلی، وهبه بن مصطفی؛ التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعة و المنهج؛ بیروت- دمشق، دار الفکر المعاصر، ۱۴۱۸ ق.
- سجادی، جعفر؛ اصطلاحات علوم فلسفی و کلامی؛ تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۵ ش.

- صادقی تهرانی، محمد؛ الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن؛ قم، فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵ ش.
- طباطبایی، سید محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.
- طبرسی، فضل‌بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ تحقیق: فضل‌الله یزدی طباطبایی؛ تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
- طوسی، خواجه نصیرالدین؛ اخلاق ناصری؛ تحقیق: مجتبی مینوی و علیرضا حیدری؛ تهران، خوارزمی، ۱۳۶۰ ش.
- طبیب، سید عبدالحسین؛ اطیب البیان فی تفسیر القرآن؛ تهران، اسلام، ۱۳۷۸ ش.
- فتحی، علی؛ «معیارپذیری تفسیر قرآن کریم»؛ رساله دکتری؛ پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۱ ش.
- فخر رازی، محمدبن عمر؛ مفاتیح الغیب؛ بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
- فیض کاشانی، مولی‌محسن؛ المحجبه البیضاء؛ تحقیق: علی اکبر غفاری؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، (بی تا).
- فیومی، احمدبن محمد؛ المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی؛ قم، موسسه دار الهجرة، ۱۴۱۴ ق.
- قرشی، سید علی‌اکبر؛ تفسیر احسن الحدیث؛ تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۷۷ ش.
- قرطبی، محمدبن احمد؛ الجامع لأحكام القرآن؛ تهران، ناصر خسرو، ۱۳۶۴ ش.
- کوهی، علی‌رضا؛ «نسخه قرآن حکیم برای درمان تفاخر»؛ اخلاق، شماره ۷، دوره ۲، ۱۳۹۱ ش.
- ماوردی، علی‌بن محمد؛ النکت و العیون؛ بیروت، دار الکتب العلمیه، بی تا.
- محمدی ری شهری، محمد؛ میزان الحکمه؛ تحقیق: مرکز تحقیقات دارالحدیث، قم، دارالحدیث، ۱۳۷۹ ش.
- مصطفوی، حسن؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم؛ بیروت- قاهره- لندن، دار الکتب العلمیه- مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، ۱۴۳۰ ق.
- معین، محمد؛ فرهنگ فارسی؛ تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۱ ش.
- مغنیه، محمدجواد؛ تفسیر الکاشف؛ تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۲۴ ق.
- مقدس اردبیلی، احمدبن محمد؛ زبده البیان فی أحكام القرآن؛ تحقیق، محمدباقر بهبودی، تهران، مکتبه المرتضویه، بی تا.
- مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه؛ تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴ ش.
- موسوی همدانی، سید محمدباقر؛ ترجمه‌ی تفسیر المیزان؛ قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ ش.
- نراقی، مهدی؛ جامع السعادات؛ ترجمه‌ی جلال‌الدین مجتبوی، تهران، حکمت، ۱۳۸۱ ش.
- هاشمی رفسنجانی، اکبر؛ محققان مرکز فرهنگ و معارف قرآن؛ فرهنگ قرآن؛ قم، موسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۵ ش.